

عراق یک فاجعه بوده باشد، اما این کشور متمدن نبوده است»، چراکه تمدن برای رنگین پوست ها فرض ندارد.

انسانیت زدایی از رتبه بندی های نژادی و وضع قوانین تبعیض آمیز آغاز می شود اما می تواند به راحتی تا نسل کشی پیش برود، همان طور که در فلسطین مردم از غیریهودی ها به تروریست ها تبدیل شدند. کسی که می خواهد یک نسل را از بین ببرد باید قبل از آن خودش و دیگران را قانع کند که این نسل سزاوار از بین رفتن است. چنان که سرتامس ای. پلیمی، فرمانده نیروی زمینی متفقین در گینه نو، در مصاحبه ای با نیویورک گفت: «ما با انسان به معنای رایج کلمه مواجه نیستیم. ما با موجودی بدوی سروکار داریم. سربازان ما دیدگاه درستی نسبت به ژاپنی ها دارند و آن ها را جانورانی مودی می دانند» و بعد از این بمباران توکیو و فاجعه هیروشیما رخ داد.

+

سبقة فلسفی

نباید تصور شود که این رویکرد محصول عالم مدرن و صرفاً توجیه گر جنگ های معاصر یا رژیم های آپارتایدی است. انسانیت زدایی به اندازه تاریخ تفکر سابقه داشته و نظام برده داری عهد باستان بر همین مبنا شکل گرفته است. برای بهتر نشان دادن ریشه های این اندیشه باید سراغ تاریخ فلسفه رفت. کمتر کسی به جدیت ارسطو انسانیت زدایی را صورت بندی عقلانی کرده است. او در کتاب سیاست انسان ها را مرتبه بندی می کند و برخی را بنا بر طبیعت بر دیگری برتری می دهد و به این ترتیب فرایند انسانیت زدایی را آغاز می کند. در فلسفه ارسطو انسان دو گونه تعریف شده است: حیوان ناطق یا بهره مند از لوگوس و حیوان مدنی یا متعلق به شهر. از آنجایی که بنا بر منطق ارسطو فصل ممیز موجودات نمی تواند دو چیز باشد، پس باید ارتباطی وثیق یا حتی این همانی بین این دو مفهوم دید؛ یعنی آنچه انسان را از غیرانسان جدا می کند قوه نطق است و تحقق این قوه با مدنیت یا عضویت در شهر رخ می دهد. او در کتاب سیاست می نویسد انسان به حکم طبیعت حیوانی سیاسی است^۵ و در ادامه می گوید از میان جانداران فقط انسان است که قوه نطق دارد و بدین سبب می تواند نیک را از بد باز شناسد (همان). بردگان این موهبت را ندارند، پس با تمام وجود متعلق به خدایگان خود هستند.^۶ این تفاوت محصول انتخاب نیست، بلکه برده بودن یا فرمانروا بودن به محض تولد آغاز می شود و حکم طبیعت است.^۷ پس بنا بر طبیعت صلاح بردگان در فرمانبرداری از فرمانرواست.^۸ بردگان حتی بدن شان نیز از ابتدا مناسب بردگی است. او رابطه زنان و مردان را نیز با همین منطق صورت بندی کرده، زیرا زنان نیز از قوه نطق کمتری نسبت به مردان بهره مندند و توان صدور حکم ندارند،^۹ بردگان نیز قوه نطق ندارند و بهره برده از خرد فقط همین است که می فهمد از آن دیگری است و از خود چیزی ندارد. فرق او با حیوانات در تشخیص بردگی خود است، اما کاری که از او برمی آید چندان فرقی با دام ندارد.^{۱۰} در این سطح از انسانیت زدایی نیاز به نسل کشی نیست. این موجودان انسان نما را باید در کنار احشام

برای انجام خدمات نگه داشت.

این حیوان انگاری در اندیشه ارسطو بیرون مرزهای یونان را نیز در سیطره حکم خود می آورد. ارسطو همه اقوام غیر یونانی را «بربرها» یا همان انسان های غیر مدنی می داند که از موهبت نطق و تعلق به شهر محروم اند. این مردم بربر با بردگان در طبیعت یکسان هستند.^{۱۱} او در نهایت توضیح می دهد که تنها یونانی ها هستند که هوش و هنر و دلیری را با هم دارند و آزادی خود را پاس می دارند و در سیاست مدبر و خردمندند، پس می توانند بر سراسر جهان سروری کنند.^{۱۲} در دل یونان طبقه اشراف این فضیلت ها را به تمامه دارند و شهروندان عادی باید در فرایند تربیت این فضایل را از آنان بیاموزند و در تن و روح و کار شبیه آنان شوند.^{۱۳} تا به قول یگر به حالت «انسان بودن» به معنای حقیقی برسند. این ماهیت انسان به عنوان ایده است که همه موظف اند از آن پیروی کنند.^{۱۴} اما بردگان و اقوام دیگر بنا به طبیعت اصلاً امکان آموزش این فضایل را ندارند و همواره برده خواهند ماند.

بر همین مبنا، برده داری یونانی از اساس با دیگر انواع برده داری از دیگر تمدن ها متمایز می شود. در تمدن اسلام بردگان و کنیزان بردگی ذاتی نداشتند بلکه انسان هایی بودند که بنا بر مناسبات اجتماعی برای رفع نیاز متقابل به تملک صاحبانشان درمی آمدند، اما همواره این امکان برایشان وجود داشت که آزاد شوند. بردگی در این نظام بنا به اقتضای شرایط بوده و ارتباطی با ذات و طبیعت ندارد. برای همین است که حتی ازدواج با بردگان نیز ممکن و در عرف پذیرفته شده است. اما در نگاه یونانی خلقت بردگان با شهروندان متفاوت است و بردگی ذاتی است و ذات هرگز تغییر نمی کند. آن که برده است قوه نطق ندارد، پس تربیت هم نخواهد شد و همواره برده خواهد ماند.

به همان میزان که قوه نطق آدمی تنزل می یابد، مدنیت نیز از او سلب می شود و چنین است که زنان و بردگان حق شهروندی ندارند. هایدگر در توضیح این ارتباط می گوید ارسطو، در تعریف انسان، حیوان ناطق را توأمان با حیوان مدنی به کار می برد. در نتیجه نطق (logos) با شهر (polis) نسبت پیدامی کند.^{۱۵} نتیجه این صورت بندی این است که هر کسی قوه نطق ندارد؛ حتی اگر صورت انسان داشت، در طبیعت خود انسان نیست، پس نمی تواند عضو شهر باشد. اما اگر بیش از این تنزل داشته باشد صرف عضو شهر نبودن کافی نیست، بلکه اگر خطری برای شهر باشد باید از بین برود.

+

تجربه تاریخی

همین روند در فلسفه نیز پیش آمده و به فیلسوف نامداری چون کارل اشمیت اجازه می دهد که به صراحت بگوید: «هر موجودی که چهره ای انسانی دارد انسان نیست»، تابهودی ستیزی نازی ها را معنادار کند. می توان گفت پررنگ ترین تصویری که از فرهنگ انسانیت زدایی اروپاییان باقی مانده است یهودی ستیزی است. انزو تراورسو، نویسنده کتاب پایان مدرنیته یهودی^{۱۶}، می گوید در نیمه اول قرن بیستم یهودی ستیزی بین همگان شیوع داشت و تقریباً هیچ کس نفرت خود از یهودیان را پنهان نمی کرد.



**انزو تراورسو،
نویسنده کتاب پایان
مدرنیته یهودی،
می گوید در نیمه
اول قرن بیستم
یهودی ستیزی بین
همگان شیوع
داشت و تقریباً
هیچ کس نفرت
خود از یهودیان را
پنهان نمی کرد.
این رویکرد، به بیان
تراورسو، در دهه های
اخیر جای خود را به
اسلام ستیزی داده
است.**

